

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت جهان

سید سعید میرترابی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۳

چکیده

این مقاله در چارچوب رویکردی بین رشته‌ای، می‌کوشد از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی بازار نفت، رابطه تعاملی میان حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در کشور و تحولات در قواعد تولید و فروش نفت در بازار جهانی نفت را در یک بازه زمانی بسیار مهم بررسی و تحلیل کند؛ رویکردی که در مطالعات در این حوزه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در همین راستا، پرسش اصلی مقاله این است که شرایط اجتماعی داخلی و قواعد ساختاری بازار نفت جهان در بازه زمانی ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۰، چگونه بر سیر تحول حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در کشور تأثیر گذاشته‌اند؟ پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده، این است که «میزان عمق اجتماعی حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی و میزان قوت/ضعف قواعد ساختاری تولید و فروش نفت در بازار جهانی نفت، در این دوره زمانی، از طریق تعیین اهداف و دستاوردهای جنبش ناسیونالیسم نفتی، پنج دوره متمایز از ناسیونالیسم نفتی را در کشور رقم زده است. مقاله نشان می‌دهد که دسته‌بندی ناسیونالیسم نفتی در پنج دوره زمانی مورد نظر، به درک بهتر ما از سیاست نفت در ایران و کشورهای نفت‌خیز و همچنین، رابطه تعاملی تحولات نفتی در کشورهای نفت‌خیز با تحولات بازار جهانی نفت در هر دوره کمک می‌کند. در همین راستا ویژگی‌های هر دوره از نظر شرایط بازار نفت، شیوه عملکرد شرکت‌ها، ماهیت حرکت‌های ضد استعماری و اهداف و نتایج این حرکت‌ها به تفکیک بررسی شده است. روش تحقیق مقاله، توصیفی-تاریخی و تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: ناسیونالیسم نفتی، ایران، بازار نفت، نیروهای داخلی، شرکت‌های نفتی

۱. عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران saeedmirtorabi@gmail.com

مقدمه

اگر مسائل تاریخ معاصر ایران را بررسی کنیم، کمتر رخداد مهمی را می‌توان در این دوره یافت که به نوعی با مسأله نفت ارتباطی نداشته باشد. در این باره می‌توان به طیف مختلفی از حوادث تأثیرگذار اشاره کرد: از روی کار آمدن دولت متمرکز پهلوی اول تا اشغال کشور توسط قوای متفقین، از جنبش ملی شدن نفت تا کودتای ۲۸ مرداد و از حوادث تأثیرگذار کشور در دهه ۱۳۵۰ در عرصه‌های داخلی تا بزرگ‌ترین آنها؛ یعنی پیروزی انقلاب اسلامی. بنابراین، مطالعه تاریخ تحولات کشور در حوزه نفت، کلید شناخت بسیاری از تحولات تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود. این پژوهش می‌کوشد از زاویه‌ای جدید، تاریخ نفت کشور را در دوره زمانی ۱۳۶۰-۱۳۰۰ که نهایتاً دولت پس از انقلاب تثبیت می‌شود، بررسی کند.

در همین راستا، مقاله حاضر با توسل به رویکردی بین‌رشته‌ای می‌کوشد از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی بازار نفت، رابطه تعاملی میان حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در ایران را با پویای بازار جهانی نفت، در یک بازه زمانی بسیار مهم بررسی و تحلیل کند. واقعیت این است که ملی کردن نفت در کشورهای نفت‌خیز ماهیتی دوگانه داشته است؛ یعنی هم می‌توان آن را یک تحول ساختاری عمده در سیاست و اقتصاد کشورهای نفت‌خیز (از منظر بروز یک حرکت سیاسی و اجتماعی جدی برای اعمال حاکمیت بر منابع و کنترل درآمدهای نفت) به‌شمار آورد و هم آن را تغییری ژرف در ساختار و قواعد بازار جهانی نفت (از منظر تغییر قواعد تولید و فروش نفت در بازار) محسوب نمود. با این حساب، می‌توان گفت در حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در کشورهای نفت‌خیز، هم عوامل اجتماعی مرتبط با یک جنبش اجتماعی قابل بررسی است و هم عوامل مرتبط با نیروها و قواعد عمل‌کننده در بازار جهانی نفت. در همین راستا، پرسش اصلی مقاله حاضر، این است که شرایط اجتماعی داخلی و قواعد ساختاری بازار

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۳

نفت جهان در بازه زمانی ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۰، چگونه همزمان بر سیر تحول حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در کشور تأثیر گذاشته‌اند؟ پاسخی که به‌عنوان فرضیه به این پرسش داده شده، این است که «میزان عمق اجتماعی حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی و میزان قوت (یا ضعف) قواعد ساختاری تولید و فروش نفت در بازار جهانی نفت، در این دوره زمانی، از طریق تعیین اهداف و دستاوردهای جنبش ناسیونالیسم نفتی، پنج دوره متمایز از ناسیونالیسم نفتی را در کشور به شرح زیر رقم زده است:

۱- دوره اول از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۲ (دوره ناسیونالیسم نفتی محدود با محوریت موازنه مثبت)؛

۲- دوره دوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (دوره شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت با محوریت موازنه منفی)؛

۳- دوره سوم ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۱ (دوره تحقق صوری ملی شدن نفت در چارچوب ناسیونالیسم مثبت)؛

۴- دوره چهارم ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ (تحقق بخشی از اهداف ملی شدن نفت)؛

۵- دوره پنجم ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ (تحکیم ملی شدن صنعت نفت)».

محقق با عنایت به متغیرهای دخیل در فرضیه، به توصیف منظم رخداد‌های مرتبط با جنبش ناسیونالیسم نفتی در کشور پرداخته و کوشش کرده با توجه به سیر زمانی رویدادها و شاخص‌های مورد نظر، الگویی را برای دسته‌بندی این رخدادها استخراج نماید. در این الگو، رابطه‌های علی مشخصی در ارتباط با میزان توفیق جنبش ناسیونالیسم نفتی در هر دوره و یک رشته ویژگی‌های مهم مرتبط با عوامل فعال در جنبش ناسیونالیستی و پویای بازار نفت برقرار شده و بنابراین، تحقیق افزون بر ماهیت توصیف تحولات، جنبه تحلیلی و تبیینی نیز پیدا کرده است. مقاله نشان می‌دهد که در طول زمان و در این پنج دوره به طور کلی، در مسیر تحقق اهداف ناسیونالیسم نفتی به تدریج توفیق‌های بیشتری

به‌دست آمده است. تحقیق، همچنین بررسی می‌کند در هر دوره چه تفاوتی از نظر اهداف حرکت ناسیونالیستی، ابزارهای پیگیری این اهداف، شرایط بازار نفت و دستاوردهای ناسیونالیسم نفتی وجود داشته است.

در بررسی ماهیت تحولات در حوزه نفت کشور در چند دهه اخیر، عموماً رویکرد تاریخی یا تاریخی - سیاسی غالب بوده است. این بررسی‌ها یا بیشتر متمرکز بر عوامل و نیروهای داخلی پیش‌برنده حرکت‌های ملی کردن نفت در کشور بوده، یا نقش عوامل بیرونی را بیشتر از جنبه روابط سیاسی و دیپلماتیک کشور با قدرت‌های تأثیرگذار جهانی تحلیل کرده است. این تحقیق کوشش می‌کند از زاویه‌ای درونی‌تر که بیشتر بر تحولات در درون بازار نفت جهان تمرکز دارد، تحولات مرتبط با ملی شدن نفت در کشور را بررسی کند. بنابراین، جنبه نوآورانه تحقیق حاضر، پیوند زدن تحولات در بازار جهانی نفت با حرکت‌های مرتبط با ملی شدن نفت در کشور و ارائه الگویی برای دوره‌بندی امواج نهضت ملی کردن نفت در کشور است.

رویکرد نظری مقاله

الف. تعریف مفاهیم: ناسیونالیسم به معنای جنبشی ایدئولوژیک برای به‌دست آوردن و حفظ استقلال، وحدت و هویت برای مردمی است که برخی از آنها به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۰). تاریخ نشان می‌دهد که فقدان استقلال و حاکمیت ملی، بزرگ‌ترین انگیزه تجلی ناسیونالیسم از درون ملت‌هاست (ابریشمی، ۱۳۷۳: ۱۵).

ناسیونالیسم نفتی: منظور از ناسیونالیسم نفتی مجموعه دیدگاه‌ها و حرکت‌هایی است که در کشورهای نفت‌خیز برای تحقق اعمال حاکمیت بر ذخایر نفت و صنعت نفت مطرح شده و به انجام رسیده است. این جریان فکری معتقد بود، اعطای امتیازات اقتصادی به بیگانگان،

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۵

هم مبنای نفوذ سیاسی آنها را فراهم می‌کند و هم متضمن خسارت‌های عظیم اقتصادی برای کشور است. پس جنبش ناسیونالیسم نفتی هم معطوف به هدف تأمین استقلال سیاسی و حاکمیت ملی کشور بوده و هم منافع اقتصادی ناشی از اعمال مالکیت و حاکمیت بر منابع کشور را مد نظر داشته است. در ضمن، کاربرد واژه ناسیونالیسم نفتی، بدین معنا نیست که ایدئولوژی و اهداف نیروهای هوادار، صرفاً ملی‌گرایانه بوده؛ بلکه شواهد تاریخی در کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه و از جمله ایران، گویای آن است که طیف بزرگی از جریان‌های فکری و اجتماعی حامل این ایده‌ها، گروه‌های سیاسی و مذهبی فعال در عرصه اجتماع و مخالف دخالت بیگانگان در کشور بوده‌اند (قمری، ۱۳۸۰: ۳۴-۱۳۳؛ فاتح، ۱۳۵۸: ۵۱۸).

میزان عمق اجتماعی نیروهای هوادار ملی شدن نفت: در دوره‌های زمانی مختلف، طیفی از نیروها و گروه‌های داخلی از ایده اعاده حاکمیت ملی بر ذخایر و صنعت نفت حمایت کرده‌اند. این نیروها عموماً هم در داخل دولت و هم در سطح جامعه فعال بوده‌اند. هر زمان این ایده‌ها و حرکت‌ها به بدنه جامعه منتقل شده و گروه‌ها و تشکلهای اجتماعی و سیاسی و رسانه‌ها نیز با آن همراه شده و در قالب حرکت‌هایی همچون راهپیمایی، اعتصاب، انتخابات و... از اهداف ملی شدن نفت حمایت کرده‌اند، عمق اجتماعی ناسیونالیسم نفتی تقویت شده است و هر زمان نیز که ایده‌ها و روش‌های پیگیری اهداف مورد نظر در سطح نخبگان دربار و دولت و تکنوکرات‌های نفتی متمرکز بوده و کوششی برای بسیج حمایت عمومی و حرکت‌های مردمی در مسیر اهداف مورد نظر صورت نگرفته، می‌توان از ضعف بدنه اجتماعی ناسیونالیسم نفتی سخن گفت.

شرایط ساختاری بازار نفت: مقصود از شرایط ساختاری بازار نفت، مجموعه قواعد و رویه‌هایی است که بر اساس آن ذخایر نفت در هر دوره تولید و به بازار عرضه شده است. در همین ارتباط، بازار جهانی نفت سه دوره از تحولات ساختاری را پشت سر گذاشته و

اکنون در دوره چهارم از نظر این شرایط قرار دارد. شرایط ساختاری بازار نفت، شیوه عملکرد بازیگران نفتی و از جمله دولت‌های تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت و شرکت‌های چندملیتی نفتی را در بازار تعیین می‌کند (میرترابی، ۱۳۹۱: ۱۷۷).

ب- چارچوب نظری: رویکرد نظری تحقیق الگوی ساختار-کارگزار است که در آن قواعد ساختاری و استعماری بازار نفت بر دولت در کشورهای نفت‌خیز تحمیل شده و دولت ملی نیز کوشیده به‌عنوان کارگزار به موازات افزایش توانایی‌ها و انسجام نیروهای داخلی، حاکمیت و مالکیتش را بر ذخایر و صنعت نفت خود تقویت کند و پا را از محدودیت‌های ساختاری اعمال شده توسط بازار نفت فراتر نهد. این الگو از رویکرد واقع‌گرایی انتقادی در تحلیل سیاست خارجی کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه بهره می‌برد. از آنجا که کشورهای نفت‌خیز در روند ملی کردن صنعت نفت خود به‌شدت با عوامل بیرونی مرتبط با شرکت‌های چندملیتی نفتی و سیاست خارجی کشورهای قدرتمند متبوع این شرکت‌ها درگیر شدند، بنابراین روند ملی کردن نفت، تحولی صرفاً داخلی نبوده؛ بلکه ابعاد بین‌المللی عمده‌ای داشته است.

الگوی ساختار-کارگزار در حوزه سیاست خارجی توسط اندیشمندان مختلف به کار گرفته شده است. با این همه، در میان صاحب‌نظران روابط بین‌الملل، اجماع نظری در ارتباط با تبیین رابطه ساختار و کارگزار و تأثیر آن بر سیاست خارجی کشورها وجود ندارد. کنت والتز در تحلیل عوامل مؤثر بر سیاست خارجی دولت‌ها، برای ساختار نظام بین‌المللی اهمیت بیشتری قائل است و از این رو، رویکرد او را «واقع‌گرایی ساختاری» نامیده‌اند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۹). رابطه تعاملی میان ساختار و کارگزار به شکل جدی‌تر در رویکرد «واقع‌گرایی انتقادی» توسط روی بسکار^۱ و جسوب^۲ مطرح شد. به

1. Roy Beskar
2. Jessop

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۷

گفته این دو، ساختار و کارگزار را باید همچون دو فلز درون یک آلیاژ نگریست که آنچنان درهم آمیخته‌اند که تمایزشان از یکدیگر امکان پذیر نیست؛ بدین معنا که ساختار و کارگزار به لحاظ نظری از یکدیگر قابل تفکیک هستند؛ اما در عمل کاملاً درهم تنیده‌اند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۱۹-۳۲۰).

با آنکه واقع‌گرایی انتقادی، نسبت به نظریه والتز، به نقش و اراده کارگزار اهمیت بیشتری می‌دهد؛ اما در هر حال وزن بیشتری برای ساختار قائل است. جسوب این ایده را مطرح کرده که لایه‌هایی از ساختارها وضعیت کارگزاران را تعیین می‌کنند و در عین حال کارگزاران «به‌طور بالقوه» این امکان را دارند که با توسل به «کنش راهبردی» به صورت فردی یا گروهی برای تحقق اهداف خود عمل کنند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۱۸). بدین ترتیب، این ایده مطرح شده که «هرچندکنش‌ها [ی بازیگران] درون محیط‌های ساختمند شده تحقیق می‌یابند؛ ولی کنشگران همگی دارای پتانسیل (دست‌کم به طور جزئی) تغییر آن ساختارها از طریق کنش‌هایشان هستند. این تأثیر کارگزاران بر ساختارها ممکن است آگاهانه و عمدی باشد یا ناخواسته.» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۱-۳۲۰).

در بحث از رابطه ساختار-کارگزار، شاید هیچ تفاوتی میان یک کشور نفت‌خیز یا غیرنفت‌خیز قابل طرح نباشد؛ زیرا همه دولت‌ها به‌عنوان کارگزار سیاست خارجی در درون یک ساختار ویژه بین‌المللی عمل می‌کنند؛ اما باید توجه داشت که کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه، تنها در ساختار کلان نظام بین‌المللی عمل نمی‌کنند؛ بلکه این کشورها در بستر ساختار و قواعد ویژه‌ای فعالیت می‌کنند که از آن با عنوان «بازار جهانی نفت» یاد می‌شود. در واقع، پیوند تعاملی ساختار اخیر با دولت صادرکننده نفت است که عامل اصلی تمایز سیاست خارجی کشورهای نفت‌خیز با همتایان غیرنفت‌خیز آنها می‌شود و از این رو، در بررسی تحولات عمده نفتی همچون ملی شدن نفت در کشورهای نفت‌خیز که ابعاد

بین‌المللی گسترده‌ای داشته است، باید به سراغ بازار جهانی نفت و آثار آن بر دولت‌های صادرکننده نفت رفت.

درواقع، بحث از ساختار به معنای قواعد و چارچوب‌هایی است که به واسطه آن عمل کارگزار محدود و مقید می‌گردد و سخن از کارگزار به معنای تأکید بر اراده، سیاست‌ها و استراتژی‌هایی است که بازیگران را قادر می‌سازد بر محیط اطراف و ساختارها اثر بگذارند. رویکرد تعاملی در بحث از ساختار و کارگزار بدین معناست که همین رابطه تعاملی میان ساختار و کارگزار را می‌توان در ارتباط با بازار جهانی نفت به‌عنوان ساختار بسیار مهمی که بر عملکرد دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های صادرکننده نفت تأثیر می‌گذارد، مطرح کرد (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۵۵). در این رابطه دوسویه، قواعد و رویه‌های خاص بازار همچون تولید، بازاریابی، قیمت‌گذاری و مصرف نفت در هر دوره، بر عملکرد بازیگران بازار تأثیر می‌گذارد و در سوی دیگر، بازیگران بسته به توان و موقعیت خود در عرصه نفت، تلاش می‌کنند قواعد و رویه‌های بازار را در چارچوب منافع خود شکل دهند. چنانکه مقاله نشان می‌دهد کوشش‌ها برای ملی کردن نفت در کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه را باید به‌عنوان کوشش بازیگران ضعیفی قلمداد کرد که در بن محدودیت‌های ساختاری تحمیل شده از طرف کارتل‌های بزرگ نفتی و قدرت‌های جهانی حامی این کارتل‌ها، عمل کرده‌اند. این محدودیت‌های ساختاری؛ البته، در طول زمان و تا اندازه‌ای به واسطه کوشش‌های کشورهای نفت‌خیز برای اعمال کنترل بر بخش نفت خود دچار تحول شده‌اند.

دوره‌بندی امواج ناسیونالیسم نفتی در کشور

۱- دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۲ (دوره ناسیونالیسم نفتی محدود با محوریت موازنه مثبت): در این دوره، اولیای امور در ایران به تدریج با پیامدهای منفی یکه‌تازی انگلیس در امور کشور و کوشش آن کشور برای گسترش سیطره شرکت نفت جنوب به مناطق شمالی و به‌دست آوردن

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۹

امتیاز نفت شمال، آگاه شدند. در نتیجه، مبنای اولیه شکل‌گیری ناسیونالیسم نفتی در کشور، آن چیزی است که از آن با عنوان موازنه مثبت یاد می‌شود و عبارت است از وارد کردن نیروی سوم (ایالات متحده) به صحنه تحولات نفتی کشور برای مقابله با یک‌تازی نفتی انگلیس. روشن است این دیدگاه‌ها در سطح شماری از نخبگان سیاسی و زمامداران کشور مطرح است و هنوز بدنه جامعه و افکار عمومی، نه آگاهی عمیقی از ماهیت تحولات نفتی کشور دارد و نه زمینه همراهی آن با حرکت‌های استقلال خواهانه از این دست و گسترش یافتن بدنه اجتماعی ناسیونالیسم نفتی پدید آمده است.

در همین راستا، دولتمردان ایران در سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲ به دو شرکت امریکایی به نام‌های استاندارد نیوجرسی و سینکлер برای بهره‌برداری از نفت شمال امتیازهایی واگذار کردند؛ اما این امتیازها عمدتاً به واسطه کارشکنی شرکت نفت جنوب به نتیجه نرسید و البته، نقش دولت انگلیس نیز در این کارشکنی‌ها، قابل تأمل است (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۳۸). در دوره بعد، اولیای امور در ایران به واسطه تغییر در اوضاع و احوال زمان و درک بیشتر اهمیت صنعت نفت و چشم انداز اقتصادی مرتبط با آن، کوشش کردند با تغییر در مفاد امتیاز داری، منافع اقتصادی حاصل از امتیاز را افزایش دهند. مشارکت بیشتر ایرانیان در اداره کردن صنعت نفت نیز هدف مهم دیگری بود که تعقیب می‌شد. مذاکرات در این باره از ۱۳۰۶ آغاز شد و در نهایت به امضای قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) منجر شد. در شرایطی که گفتگوهای طولانی دو طرف برای تغییر مفاد امتیازنامه ادامه داشت، شرکت نفت با کاهش شدید سهم درآمد ایران مربوط به حساب مالی ۱۹۳۱، خشم رضا شاه را برانگیخت و این امر به الغای امتیازنامه داری از طرف ایران منجر شد. در عین حال، ایران آمادگی خود را برای عقد قرارداد جدیدی که در آن «انصاف و عدالت رعایت شده باشد»، اعلام کرد (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۷۹: ۶۴۸).

در نهایت، قرارداد معروف ۱۳۱۲ به امضا رسید که عموم کارشناسان مسائل کشور، معایب این قرارداد را از مزایای آن بیشتر ارزیابی کرده‌اند (نجاتی، ۱۳۸۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴؛ کارشناس، ۱۳۸۲؛ لسانی، ۱۳۵۷). فراتر از مشکل تمدید ۳۲ ساله امتیازنامه سابق؛ حتی این بحث مطرح شده که تغییر در سازوکار پرداخت سهم ایران از محل قرارداد، سبب شد مجموع پرداختی‌ها به دولت ایران، حتی از سهم ۱۶ درصدی امتیاز داری کمتر شود (فرشادگهر، ۱۳۸۱: ۱۱۲). با این همه، از بین رفتن انحصار لوله‌کشی نفت به جنوب کشور و تعهدات شرکت مبنی بر آموزش ایرانیان در امور صنعت نفت و به‌کارگیری شمار بیشتری از اتباع ایرانی در این صنعت را باید از دستاوردهای محدود این دوره از ناسیونالیسم نفتی در کشور قلمداد کرد (صدیق و حیدری، ۱۳۸۶: ۷۱-۸۰).

امتیاز داری با مخالفت شخص رضاشاه ملغی شد و قرارداد ۱۹۳۳ نیز با موافقت شخص رضاشاه منعقد گردید و رضاشاه با استفاده از نفوذی که در مجلس داشت، توانست این قرارداد را از تصویب مجلس هم بگذراند. بنابراین، آنچه محرز و مشخص است، این است که درخصوص این تحول مهم، عموم مردم و نیروهای سیاسی نقشی کاملاً منفعل داشته‌اند. در هنگام انعقاد این قرارداد، دکتر مصدق به‌عنوان رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت، نخستین رجل سیاسی بود که به این قرارداد انتقاد وارد کرد و از دولت خواست تا از هرگونه منفعت یا مضراتی که این قرارداد برای کشور به بار خواهد آورد، عموم مردم آگاهی یابند (لسانی، ۱۳۵۷). عمق اجتماعی نیروهای داخلی در این مرحله پایین بوده و در مراحل شکل‌گیری و نضج قرار داشته است. در این دوره، اساساً نمی‌توان از یک جنبش اجتماعی مرتبط با ملی شدن نفت در کشور سخن گفت؛ اما می‌توان گفت زمینه‌های فکری چنین تحولی در سطح نخبگان در حال شکل‌گیری است. از نظر شرایط ساختاری بازار نفت نیز این دوره شاهد حضور انحصاری شرکت‌های بزرگ نفتی در بازار نفت است که به واسطه حمایت قدرتمند انگلیس از شرکت نفت جنوب، مجموعاً شرایط به‌گونه‌ای است

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۱۱

که موقعیت شرکت نفت جنوب با «سیاست امپریالیستی ناوچه‌های توپدار بریتانیا که کنترل نظامی و سیاسی خلیج فارس را در دست داشت، پشتیبانی می‌شد.» (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

۲- دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (دوره شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت با محوریت موازنه منفی): در این دوره، جنبش ناسیونالیستی نفتی در کشور، گستره و شتاب بسیاری به خود گرفت. دامنه اجتماعی جنبش به شدت گسترش یافت؛ به گونه‌ای که افکار عمومی مردم نسبت به مسائل نفت حساسیت بالایی پیدا کردند و در حرکت‌های اجتماعی جنبش، نقش آفرینی نمودند. احزاب و نیروهای اجتماعی و سیاسی به شدت در موضوع ملی کردن نفت درگیر شدند و مواضع هر یک در این باره، به خطوط اصلی و تعیین‌کننده شکاف سیاسی در کشور تبدیل شد. رسانه‌ها؛ به‌ویژه روزنامه‌ها نیز به‌طور گسترده در مسائل مرتبط با ملی کردن نفت در کشور درگیر شدند و در شکل‌گیری جنبش و گسترش آن، نقش عمده‌ای ایفا نمودند.

اهداف جنبش نیز ارتقا یافت و اعاده استقلال سیاسی، طرد شرکت نفت جنوب و اعمال حاکمیت و مالکیت بر منابع نفت کشور و اداره صنعت نفت توسط ایرانیان، جزو اهداف اصلی ملی کردن نفت اعلام شد. قانون ملی کردن صنعت نفت کشور، در هر دو مجلس شورای ملی و سنا به تصویب رسید. برای نخستین بار دولتی بر سر کار آمد که هدف اصلی خود را تحقق قانون ملی کردن نفت در کشور اعلام کرد و چند طیف سیاسی نیرومند در مجلس شورای ملی نیز با این حرکت همراهی نشان دادند.

آنچه زمینه گسترش دامنه سیاسی و اجتماعی جنبش ملی کردن نفت در کشور را فراهم کرد، وقایع مرتبط با جنگ جهانی دوم و اشغال کشور توسط قوای متفق و سقوط حکومت خودکامه پهلوی اول بود. این شرایط هم فضای سیاسی بازتری را ایجاد کرد که طی آن مسائل مرتبط با صنعت نفت کشور در عرصه عمومی مطرح شد و هم آگاهی

عمومی از اهمیت نفت و عمق مداخلات و رقابت‌های بیگانگان برای دستیابی به سهم نفت کشور افزایش یافت. تأثیر دیگر این فضای سیاسی، درهم شکستن فضای بسته سابق و رقابت بر سر قدرت میان کانون‌های جدید قدرت بود. «از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز سلطنت نظامی محمدرضاشاه در مرداد ماه سال ۱۳۳۲، قدرت در بین پنج قطب جداگانه دست به دست می‌شد: دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۰۸). به طور طبیعی، در این شرایط موضع‌گیری درباره مسائل نفت، به یکی از گسل‌های عمده تعیین‌کننده جبهه‌بندی‌های قدرت در کشور تبدیل شد (نک: روحانی، ۱۳۵۳). در چنین شرایطی بود که دکتر مصدق، نماینده مردم تهران در آذرماه ۱۳۲۳، طی نطقی در مجلس خواستار استخراج معادن نفت کشور توسط دولت ایران شد. وی پیشنهاد پیگیری سیاست موازنه منفی در قضیه نفت را مطرح کرد و گفت به جای آنکه دولت، برای برقراری موازنه به همه پیشنهاد‌های کسب امتیاز پاسخ مثبت دهد، باید به هیچ یک از خواستاران امتیاز، نه همسایه شمالی، نه همسایه جنوبی و نه دولت آمریکا امتیاز جدیدی داده نشود (نک. راسخی لنگرودی، ۱۳۸۶: ۸-۱۰۶).

در فضای مرتبط با تحولات جنگ جهانی دوم، تغییراتی در ساختار قراردادهای نفتی میان کشورهای تولیدکننده نفت و شرکت‌های نفتی پدید آمد که به اصل تقسیم پنجاه-پنجاه سود حاصل از عملیات نفتی منجر شد. در سال ۱۹۴۸ دولت ونزوئلا قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف (پنجاه-پنجاه) با کمپانی‌های نفتی امضا کرده بود. در عربستان سعودی، شرکت نفتی آمریکایی آرامکو نیز همان فرمول تنصیف منابع را پذیرفته و در دسامبر ۱۹۵۰ قرارداد با دولت عربستان سعودی منعقد ساخته بود (موسوی و امینی، ۱۳۷۹: ۸۳). در چارچوب این تحولات بود که مجلس ایران امتیازهای محدود شرکت نفت جنوب را که در قالب قرارداد گس-گلشایبان مطرح شده بود، نپذیرفت و به ملی شدن صنعت نفت کشور رأی داد (روحانی، ۱۳۵۳: ۸۰-۷۹؛ شوادران، ۱۳۵۳: ۱۰۰-۹۶؛ صدیق و حیدری،

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۱۳

۱۳۸۶: ۱۲۰). در این شرایط، تقاضا برای ملی کردن نفت، مورد حمایت افکار عمومی و شمار زیادی از مطبوعات بود (علم، ۱۳۷۱: ۱۵۲). با این همه، روند ملی کردن نفت در کشور با مخالفت جدی شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت بریتانیا روبه‌رو شد و در مذاکراتی که برای حل بحران روی داد، طرف مقابل حاضر نشد به اهداف واقعی ملی شدن نفت در کشور گردن نه‌د (نک. ازغندی، ۱۳۸۱؛ صدیق و حیدری، ۱۳۸۶: ۱۴۵-۱۳۰).

می‌توان گفت که در این دوره زمانی در مراحل اولیه جنبش ملی شدن نفت، عمق اجتماعی نیروهای هوادار ملی شدن یا همان نیروهای داخلی اعم از ملی و مذهبی تا سال ۱۳۳۱ مناسب است و امیدواری زیادی نسبت به پیروزی جنبش وجود دارد؛ اما به تدریج با پیچیده‌تر شدن فضای سیاسی کشور، به سبب نقش‌آفرینی نیروهای داخلی و خارجی تأثیر-گذار و نمایان‌تر شدن عواقب تحریم اقتصادی کشور، زمینه‌های بروز اختلاف میان هواداران ملی شدن نفت شکل گرفت. در این فضا، توانایی دولت مصدق برای پیشبرد اهداف ملی کردن صنعت نفت و اداره کشور به‌طور فزاینده تحلیل رفت و در نهایت، این دولت با کودتا ساقط شد (نک. فاتح، ۱۳۵۸).

از نظر شرایط ساختاری بازار نفت در این دوره، همچنان تسلط کارتل‌های نفتی بر صنعت و بازار نفت جهان به‌چشم می‌خورد و اتفاقاً اقدامات هماهنگ شده این شرکت‌ها برای جلوگیری از فروش نفت تولید شده در ایران در سطح جهان و افزایش تولید نفت در عربستان و کویت، در ناکام گذاشتن اقدامات دولت مصدق، نقش عمده‌ای ایفا کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، شرکت‌های بزرگ نفتی، تولید نفت در سطح جهان را از ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز، به ۱۳ میلیون بشکه افزایش دادند که این افزایش بیش از ۳ برابر کل تولید نفت کشور در سال ۱۹۵۰ پیش از ملی شدن نفت بود (نک. یرگین، ۱۳۷۶: ۳۲-۶۳۱). در عین حال، باید توجه داشت که افول نسبی قدرت انگلیس در دوره پس از جنگ جهانی دوم، به ضعف موقعیت شرکت نفت جنوب در کشور نیز دامن زد و به همین

علت، دردوره پس از کودتا انگلیس ناگزیر شد شراکت شرکت‌های نفتی امریکا در بازار نفت ایران را بپذیرد. دستاورد این دوره را می‌توان پایان دادن به یکه‌تازی شرکت نفت ایران و انگلیس در کشور و تجربه هرچند محدود اداره و کنترل صنعت نفت کشور توسط ایرانیان دانست. در عین حال، می‌توان خاطرنشان کرد که پیشتازی ایرانیان در مبارزه علیه سلطه استعماری شرکت‌های نفتی، سرمایه معنوی و تجربه‌های ارزشمندی را فراهم کرد که در سال‌های بعد در خدمت ملی کردن صنعت نفت کشور قرار گرفت.

۳- دوره ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۱ (تحقق صوری ملی شدن نفت در چارچوب ناسیونالیسم مثبت): در این دوره که پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت کشور به بازار نفت آغاز می‌شود، به جای شرکت نفت ایران و انگلیس، یک کنسرسیوم بین‌المللی که بازتاب‌دهنده سلطه شرکت‌های بزرگ نفتی بر بازار نفت جهان است، کنترل تولید و فروش نفت کشور را در دست می‌گیرد (موحد، ۱۳۸۳: ۹۱).

تأسیس کنسرسیوم، نقطه عطف عمده‌ای در صنعت نفت بود. مفهوم امتیاز متعلق به خارجی‌ان، نخستین بار جای خود را به معامله و توافق متقابل داد. بنابراین، طرفین برای نخستین بار اعتراف و تایید می‌کردند که نفت از لحاظ اصولی به ایران تعلق دارد. طبق این معامله جدید، ذخایر نفتی و تأسیسات به شرکت ملی نفت ایران تعلق پیدا می‌کرد. کنسرسیوم به‌عنوان عامل و مجری قرارداد صنعت نفت ایران را اداره می‌کرد و تمام تولید آن را می‌خرید و هریک از شرکت‌های کنسرسیوم سهم خود را از نفت با سیستم مستقل خویش به فروش می‌رساندند. شرکت نفت ایران و انگلیس، گرچه تحقیر شده بود، شریک عمده و مسلط و صاحب ۴۰ درصد از سهم کنسرسیوم بود (یرگین، ۱۳۷۴: ۵۳۶).

قرارداد کنسرسیوم را می‌توان کوششی برای حفظ منافع شرکت‌های بزرگ نفتی و در عین حال، رعایت صوری اصول مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران تلقی کرد. البته، در این میان منافع شرکت‌های نفتی، بیشتر مدنظر قرار داشت و به واسطه این قرارداد،

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۱۵

شرکت ملی نفت ایران به صورت مالک و صاحبکاری درآمد که حقوق و اختیارات خود را به کارگزار و عامل خود تفویض و تنها به مالکیت صوری بر منابع خود بسنده می‌کرد (ذوقی، ۱۳۷۴: ۲۹۸). در واقع، طرف‌های مذاکره با ایران در قرارداد کنسرسيوم، «ملی شدن» را به‌عنوان یک امر انجام شده پذیرفتند؛ ولی از قبول اهداف ملی شدن، با توجیه تغییر یافتن اوضاع و شرایط گذشته و بی‌نیازی بازار نفت دنیا از نفت ایران، خودداری کردند (نجاتی، ۱۳۷۱: ۸۰-۸۳).

کودتای ۲۸ مرداد ضربه سختی به جنبش ملی شدن نفت در کشور وارد کرد. بدین ترتیب، نیروهایی از این جنبش که به عرصه قدرت در کشور وارد شده و سکانداری تصمیم‌های اجرایی و قانون‌گذاری را در دست گرفته بودند، عملاً از قدرت بیرون رانده شدند. گروه‌ها و احزاب سیاسی هوادار ملی شدن نفت نیز سرکوب شدند. بدنه اجتماعی این جنبش نیز که از پیش به سبب تفرق نیروهای هوادار و آثار منفی چنددستگی‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی و وخواومت اوضاع اقتصادی در حال تحلیل رفتن بود، هرچه بیشتر تضعیف شد.

در عین حال، جنبش اجتماعی ملی شدن نفت در کشور آن چنان سرمایه اجتماعی و معنوی‌ای ایجاد کرده بود که حتی دولت پس از کودتا و دربار نیز ناگزیر بود خود را به اهداف آن متعهد نشان دهد و البته، توجیه این بود که اهداف ملی شدن نفت با ابزار و روشی متفاوت در حال پیگیری است. کوشش شاه در این مسیر، در قالب استراتژی ناسیونالیسم مثبت گنجانده می‌شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیاست موازنه مثبت بار دیگر با عنوان ناسیونالیسم مثبت بر سیاست خارجی کشور حاکم شد و جایگزین سیاست موازنه منفی شد. سیاست ناسیونالیسم مثبت شاه، شامل چهار نگرش در بطن خود بود: ۱- تجدید روابط ایران و انگلستان؛ ۲- حل بحران نفت؛ ۳- همزیستی با شوروی؛ ۴- افزایش روابط با آمریکا.

این نگرش جدید در هیأت حاکمه کشور به‌همراه تحولاتی که از امواج حرکت‌های استقلال‌خواهی و ضد استعماری؛ به‌ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ شکل گرفت، زمینه پیشرفت درسیاست جدید کشور را فراهم کرد. هرچند بحران نفتی سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۱ در ایران در نهایت، با پیروزی شرکت‌های نفتی پایان یافت. با این حال این بحران، نخستین زمینه‌های شکسته شدن انحصار بازار جهانی نفت را فراهم کرد. بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ نیز که از نظر فکری با جنبش ملی شدن نفت در ایران مرتبط بود، آسیب‌پذیری شرکت‌های نفتی بزرگ و به‌ویژه قدرت استعماری انگلیس را در خاورمیانه افزایش داد. در نتیجه دو تحول یاد شده، انحصار بازار از دست شرکت‌های بزرگ نفتی خارج شد و در پیامد آن، قراردادهای جدیدی در صنعت نفت به امضا رسید که در آنها اصل تصنیف منافع شکسته شد (میرترابی، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

بحران کانال سوئز که با اقدام در ملی کردن کانال به‌وجود آمد، به‌شدت به موقعیت استعماری انگلیس و فرانسه در خاورمیانه آسیب زد (رئیس طوسی، ۱۳۶۳: ۴۲-۴۳). پس از بحران سوئز، انریکو ماتئی، مدیر شرکت نفتی انی ایتالیا که شرکت‌های بزرگ نفتی مانع از ورود او به قرارداد کنسرسیوم ایران شده بودند، تصمیم گرفت از شرایط پدید آمده پس از این بحران بهره‌برداری کند. در پی رایزنی‌های ماتئی با شاه و مقام‌های ایرانی، درنهایت قراردادی در چارچوب قرارداد مشارکت میان شرکت آجیب مینارایا که از شرکت‌های فرعی انی به حساب می‌آمد، با ایران به امضا رسید. این قرارداد، اصل تصنیف در قراردادهای نفتی را برهم ریخت؛ چرا که براساس آن سود حاصل از استخراج و فروش نفت به نسبت ۷۵ به ۲۵، به نفع ایران تقسیم شد. درواقع، ماتئی کوشش کرد با پذیرش چنین شرایطی در قرارداد نفتی با ایران، انحصار ایجاد شده توسط شرکت‌های بزرگ بر بازار نفت را درهم بشکند (یرگین، ۱۳۷۶: ۶۴۹).

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۱۷

تحول دیگری که در راستای تحقق اهداف ناسیونالیسم نفتی در کشورهای نفت‌خیز در این مقطع رخ داد، تأسیس سازمان اوپک در سپتامبر ۱۹۶۰ بود. در شکل‌گیری سازمان اوپک عوامل بسیاری نقش داشته‌اند. شرایط استعماری موافقت‌نامه‌های امتیازی در کشورهای نفت‌خیز، دستیابی کشورهای نفت‌خیز به موافقت‌نامه‌های مبتنی بر اصل تنصیف، افزایش آگاهی قشر تکنوکرات نفتی در این کشورها، پیدایش و شناخت زمینه‌های همکاری متقابل، اوج‌گیری جنبش‌های ضد استعماری در دوره پس از جنگ جهانی دوم و شکست کوشش‌های انفرادی کشورهای نفت‌خیز برای احقاق حق خود در مقابله با شرکت‌های نفتی را که نمونه آن در جنبش ملی شدن نفت ایران مشاهده شد، باید از جمله این عوامل برشمرد (فرشادگهر، ۱۳۸۲: ۶۸-۶۹).

اوپک که چندسال اول فعالیت خود را به تحکیم و تثبیت موقعیت خود پرداخت، به تدریج موضع فعال‌تری در پیگیری حقوق کشورهای صادرکننده نفت در پیش گرفت که از جمله آن می‌توان یکسان کردن حق امتیازهای پرداختی شرکت‌های نفتی (که سبب افزایش درآمد کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه شد)، تعدیل بهای نفت بر اساس تورم سالانه دلار آمریکا و تغییر اصل تنصیف به ۵۵ به ۴۵ به نفع کشورهای صادرکننده نفت اشاره کرد (اوپک، ۱۳۸۸: ۲۲۱-۲۳۵). در همه این اقدامات، نقش ایران به‌عنوان یکی از اعضای مؤسس و مؤثر اوپک برجسته بود.

در جمع‌بندی ویژگی‌های دوره سوم، می‌توان گفت جنبش ملی کردن نفت در این دوره از نظر بدنه اجتماعی رو به افول رفته و در اهداف و روش‌های پیگیری این اهداف نیز تغییراتی جدی بروز کرده است. از نظر اهداف، هدف اعمال حاکمیت بدون خدشه بر صنعت نفت کشور که در دولت مصدق دنبال می‌شد، دچار بازنگری شده و به حاکمیت صوری رضایت داده شده است. در عین حال، در این دوره کوشش‌هایی برای افزایش سهم درآمدهای کشور از محل تولید و فروش نفت و تغییر در ساختار قراردادهای حاکم بر

صنعت نفت که مبتنی بر اصل تصنیف منافع میان شرکت‌های نفتی و کشور صاحب نفت بود، صورت پذیرفته‌است. این‌ها کوشش‌هایی از بالا بود و عملاً اقدامی برای بسیج پشتیبانی مردمی از اهداف مورد نظر صورت نمی‌پذیرد. در این دوره، اهداف مورد نظر در سطح دربار و گروه تکنوکرات‌های نفتی دنبال شده است. روش پیگیری اهداف نیز در چارچوب بهره‌گیری از رقابت منافع نفتی قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه ایالات متحده و انگلیس)، رقابت منافع شرکت‌های بزرگ نفتی و شرکت‌های نفتی تازه وارد و چانه‌زنی دسته جمعی در قالب سازمان تازه تأسیس اوپک است.

۴- دوره چهارم ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ (تحقق بخشی از اهداف ملی شدن نفت): دهه ۱۹۷۰، با نگرانی جدی درباره وضعیت ذخایر و تولید نفت در جهان آغاز شد؛ نگرانی‌هایی که از بروز تحولات جدی در بازار نفت خبر می‌داد. در سال ۱۹۷۰، تولید نفت در آمریکا، آن گونه که از قبل پیش‌بینی شده بود، به اوج خود رسید و روند نزولی پیدا کرد. از سوی دیگر، دو دهه نفت ارزان، که به رشد پرشتاب صنعتی در آمریکا، اروپا و ژاپن یاری رسانده بود، روند تقاضا را به سرعت بالا برده بود. این تقاضای فزاینده به‌طور عمده با تکیه بر نفت خلیج فارس پاسخ داده شده بود و اکنون چهار کشور ایران، عربستان، عراق و کویت، ۱/۵ برابر آمریکا نفت تولید می‌کردند (وزیری، ۱۳۸۰: ۳۶۷). در این زمان نگرانی‌هایی جدی در ارتباط با بروز بحران انرژی و تمام شدن ذخایر نفت جهان پدید آمده بود (رئیس طوسی، ۱۳۶۳: ۴۸-۴۹).

واقعیت این است که در این زمان، شدت وابستگی غرب به نفت خاورمیانه، قدرت‌های غربی و شرکت‌های چندملیتی نفتی را در برابر اقدامات کشورهای نفت‌خیز منطقه برای اعمال کنترل بیشتر بر عملیات تولید و فروش نفت آسیب‌پذیر کرده بود. در این مقطع، لیبی، الجزایر و عراق، به‌عنوان سه کشور نفت‌خیز چالشگر منافع غرب در منطقه، اقدام‌های هماهنگی را در ملی کردن نفت و افزایش بهای نفت صادراتی خود آغاز کردند و

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۱۹

به سبب آسیب پذیر شدن طرف مقابل، به موفقیت‌های درخور توجهی دست یافتند (نک. میرترابی [ب]، ۱۳۹۱). با این حال، کشورهای حوزه خلیج فارس، که گرایش بیشتری به غرب داشتند، در چارچوب طرح موسوم به مشارکت، با پرداخت گرامت، کنترل صنایع نفت خود را در دست گرفتند. ایران نیز که به صورت ظاهری نفت خود را ملی کرده بود، با تجدید نظر در قرارداد کنسرسیوم، امکان اعمال کنترل بیشتر بر صنعت نفت خود را به دست آورد.

احتمالاً شرکت‌های چندملیتی غربی با ترتیبات جدید چندان مخالفتی نداشتند و آماده بودند عملیات تولید را به کشورهای صاحب نفت در چارچوب قرارداد مشارکت بسپارند؛ زیرا در فضای آن روز چنین احساس می‌شد که شرکت‌ها همچنان کنترل خود را بر عملیات فروش نفت ادامه خواهند داد، و با آزاد کردن منابع مالی خود و دریافت گرامت قادر خواهند شد در انرژی جایگزین سرمایه‌گذاری کنند و سرانجام اینکه هزینه سرمایه‌گذاری‌های هنگفت برای تأمین آتی نفت را به کشورهای صاحب نفت، منتقل نمایند (وزیری، ۱۳۸۰: ۳۶۷). با این همه، واقعیت این است که با این تحول، ساختار بازار نفت، تغییر شگرفی را تجربه کرد و برای نخستین بار کشورهای عمده تولیدکننده نفت موفق شدند تا اندازه زیادی مالکیت و حاکمیت خود را بر منابع زیرزمینی‌شان اعمال کنند و از این توانایی برای تأثیرگذاری بر قیمت‌ها در بازار در چارچوب تصمیمات هماهنگ در اوپک بهره‌برداری نمایند (Bina, 2006). بدین ترتیب، می‌توان گفت در این دوره شرایط ساختاری بازار نفت، تحول شگرفی را تجربه کرده است که طی آن موازنه قدرت به نفع کشورهای صاحب نفت، تغییر کرده است.

در همین راستا بود که شاه ایران خواهان تغییر در قرارداد کنسرسیوم شد و قرارداد سن موریتس را با شرکت‌های نفتی به امضا رساند (موسوی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). قرارداد سن موریتس زمینه کنترل بیشتر ایران بر عملیات تولید نفت را فراهم کرد. به موجب ترتیبات

جدید، شرکت ملی نفت ایران نه تنها مالک؛ بلکه اجراکننده عملیات نفتی نیز شد. به رسمیت شناختن شرکت ملی نفت ایران به‌عنوان یک شرکت عامل، که نخستین بار در ارتباط با یک شرکت دولتی صورت می‌گرفت، پیروزی بسیار مهمی برای ایران به حساب می‌آمد (یرگین، ۱۳۷۶: ۹۸۷). شاه پس از امضای این قرارداد اعلام کرد که «۷۳ سال تسلط خارجی بر صنعت نفت پایان یافت و سرانجام من برنده شدم!» (یرگین، ۱۳۷۶: ۹۸۷). تعبیر شاه در این باره که شخص او در این ماجرا برنده شده است، نشان می‌دهد که در این دوره جنبشی اجتماعی در حمایت از اعاده حاکمیت بر صنعت نفت وجود ندارد و البته، در سطح هرم قدرت سیاسی نیز اعتقادی به این نوع حرکت به چشم نمی‌خورد.

از دیگر تحولات مهم این دوره می‌توان به بروز نخستین شوک نفتی اشاره کرد که طی آن بهای نفت در بازار حدود چهار برابر افزایش یافت (ترزیان، ۱۳۶۷: ۲۲۹). در پی بروز این حوادث و نخستین شوک نفتی، تعیین قیمت نفت در عمل در اختیار اوپک قرار گرفت و با توجه به سهم تولید اعضای اوپک در کل تولید نفت جهان، قیمت رسمی این سازمان، پایه‌ای برای قیمت‌گذاری نفت خام گردید (شیرخانی و قوام ملکی، ۱۳۸۸: ۲۱۴).

در جمع‌بندی باید گفت تحولات دهه ۱۹۷۰، زمینه کنترل بیشتر صنعت و تجارت نفت را توسط کشورهای صاحب نفت فراهم کرد و شکست بزرگی در روابط استعماری‌ای که از ابتدای قرن بیستم در چارچوب منافع قدرت‌های بزرگ شکل گرفته بود، به وجود آورد. در این دوره هم مثل دوره قبل، هماهنگی و همکاری میان نیروهای اجتماعی هوادار ملی شدن نفت در لایه‌های پایین جامعه و در بالا؛ یعنی دولت و دربار وجود نداشت. در واقع، مسیر حرکت برای تحقق میزان بیشتری از اهداف ملی کردن نفت عمدتاً توسط دربار و از بالا هدایت شد.

در این دوره هدف ناسیونالیسم نفتی، استفاده از فرصت تحولات ساختاری بازار نفت، برای اعمال حاکمیت و مالکیت بیشتر بر صنعت نفت کشور است که در چارچوب

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۲۱

بازنگری در قرارداد کنسرسيوم و امضای قرارداد سن موریتس دنبال شده است. در همین راستا، اعمال کنترل بیشتر بر صنعت نفت کشور و اداره بخش‌های مختلف آن توسط شرکت ملی نفت ایران و کاهش نفوذ شرکت‌های عضو کنسرسيوم در اداره صنعت نفت از بالا مد نظر قرار گرفته و دنبال شده است. همچنین، افزایش سهم درآمدهای کشور از محل فروش نفت نیز در این دوره مد نظر است که به‌ویژه در تلاش شاه در افزایش بهای نفت از طریق اوپک در خلال بروز شوک اول نفتی و چانه‌زنی در سال‌های بعد برای افزایش مجدد بهای نفت، جلوه‌گر شده است. ابزارهای پیگیری این اهداف نیز همانند دوره قبل، بهره‌گیری از فرصت‌های بازار نفت و تحولات منطقه خاورمیانه و چانه‌زنی دیپلماتیک دوجانبه و دسته جمعی است.

۵- دوره پنجم ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ (تحکیم ملی شدن نفت): در این دوره که یک جنبش اجتماعی انقلابی علیه رژیم شاه شکل گرفته، عمق یافتن اجتماعی اهداف مرتبط با ملی کردن صنعت نفت در کشور عملاً محرز است. یکی از نشانه‌های این امر را می‌توان در پیوستن کارکنان صنعت نفت به جریان انقلاب و اعتصاب چندماهه آنها دید که عملاً صدور نفت کشور را متوقف کرد و اعتبار بین‌المللی رژیم پهلوی را از این منظر زیرسؤال برد. دربیانیه‌ای که به مناسبت پایان این اعتصاب منتشر شد، به اهداف ملی شدن نفت نیز آشکارا اشاره شده است. در این بیانیه از جمله «لغو کلیه قراردادهای استعماری شرکت ملی نفت ایران با شرکت‌های خارجی و رسیدگی به کلیه پیمان‌های زیانبار گذشته، اعمال حاکمیت شرکت ملی ایران بر کلیه عملیات و تعطیلی مراکز استعماری تحمیلی مانند شرکت خدمات نفت ایران در لندن (عامل کنسرسيوم نفتی) و تمرکز کلیه فعالیت‌های بازرگانی صنعت در ایران...» اشاره شده است (روزنامه اطلاعات، ۲۸ بهمن و اول اسفند ۱۳۵۷).

با پیروزی انقلاب اسلامی قانونی به تصویب رسید که به موجب آن، کلیه قراردادهای نفتی مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران ملغی شد. قرارداد سن

موریتس نیز در همین راستا لغو گردید. این تصمیم در کنار شرایط حاکم بر بازارهای نفتی؛ یعنی افزایش تقاضا و کاهش عرضه، ایران را در گزینش مشتریان و چگونگی معامله با آنان یاری کرد (یرگین، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۷-۱۱۵۰). یکی دیگر از اهداف انقلاب، تجدیدنظر در سیاست تولید و فروش نفت کشور بود. این رویکرد، بر کاهش صادرات نفت و ذخیره سازی آن به‌عنوان ثروتی ملی برای نسل‌های آینده و همچنین، جایگزین سازی صادرات مواد دیگر به‌جای نفت مبتنی بود و البته، افزایش پیوسته بهای نفت، امکان اتخاذ چنین رویکردی را بیش از پیش فراهم کرد. همه جناح‌های موجود در کشور، در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، خواهان کاهش قابل ملاحظه سطح تولید و صادرات نفت بودند (رنر، ۱۳۸۱: ۱۸۵).

این تحول انقلابی به‌طور طبیعی، به‌شدت بر ساختارها و روابط حاکم بر بازار نفت نیز اثر گذاشت و نظم حاکم بر این بازار را به چالش کشید. پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، از نظر ایالات متحده چالشی فوری در برابر منافع نفتی این کشور در منطقه خاورمیانه ایجاد کرد. پیروزی انقلاب کاهش عرضه نفت، افزایش بهای آن در بازار و ملی شدن صنعت نفت کشور را به همراه داشت (Noreng 2006:48). دولت انقلابی ایران، آماده بود بدون دخالت شرکت‌های عضو کنسرسیوم، سیاست‌های نفتی خود را دنبال کند. بدین ترتیب، دسترسی شرکت‌های عمده به نفت خام ایران از ۸۴/۵ درصد تولید در سال‌های ۵۶-۱۳۵۵ به حدود ۳۰ درصد در سال‌های ۵۸-۱۳۵۷ کاهش یافت. در همین راستا، جمهوری اسلامی ایران در خط مقدم حرکت به سوی معاملات مستقیم با دولت‌های مصرف‌کننده و شرکت‌های ملی نفت قرار گرفت و موفقیت آن در ورود به این گونه معاملات، سایر دولت‌های عضو اوپک را نیز به دنباله‌روی تشویق کرد. این گونه معاملات در سال ۱۳۵۸ به اوج خود رسید؛ به‌طوری که ۳۷ درصد صادرات نفت اوپک از این طریق انجام شد (رنر، ۱۳۸۱: ۱۹۹). به سبب بروز انقلاب در ایران و تحول در سیاست‌های تولید و

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۲۳

فروش نفت کشور، الگوی معاملات مستقیم نفت به جای فروش نفت از طریق شرکت های چندملیتی نفتی در بازار رواج پیدا کرد که نشان‌دهنده تحولی جدی در قواعد ساختاری بازار نفت است. همچنین، در این دوره، معاملات تک‌محموله نفت، عملاً به شاخص تعیین‌کننده بهای نفت در بازار تبدیل شد که تحولی بی‌سابقه در بازار نفت محسوب می‌شد (نک. یرگین، ۱۳۷۶).

ایران در سال ۱۳۶۱، فعالیت حفاری خود را سرعت بخشید، ظرفیت پالایشگاهی خود را افزایش داد و برنامه‌ای برای تزریق گاز به مخازن نفتی به اجرا در آورد. این اقدام ضریب بازیافت حوزه‌های نفتی را از ۱۷ درصد به ۲۵ درصد رساند و بیش از ۱۰ میلیارد بشکه به ذخیره‌های نفتی قابل استخراج اضافه کرد. در خلال جنگ، همچنین طرح‌هایی برای افزایش تولید از منابع بستر دریا، افزایش ظرفیت پالایشگاه‌ها و اجرای طرح تزریق مجدد گاز، (که ۱/۶ میلیارد دلار هزینه دربرداشت) به اجرا درآمد. در همه این طرح‌ها ایران کوشش کرد تا حد امکان به طور مستقل از شرکت‌های نفتی عمل کند و توانایی‌های خود را در زمینه فعالیت‌های نفتی در بخش‌های بالا و پایین دستی ارتقا بخشد. عملیات موفقیت‌آمیز حفاری، موفقیت این کوشش‌ها را اثبات کرد. در عین حال، این کوشش‌ها با موانعی همچون: کمبود سرمایه، نیروی فنی ماهر و ضعف مدیریت کیفی روبه‌رو بود (رنر، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

در جمع‌بندی تحولات دوره اخیر ناسیونالیسم نفتی در کشور می‌توان گفت در این دوره، تحقق واقعی اعمال حاکمیت بر همه بخش‌های صنعت نفت کشور؛ اعم از تولید و فروش نفت کشور و اداره ابعاد مختلف صنعت نفت، دوباره مد نظر قرار گرفت و حتی نخبگان انقلابی پا را از این فراتر گذاشته و کوشش کردند نظم نفتی مورد نظر غرب در منطقه را به چالش بکشند. در این مرحله، اهداف ملی کردن صنعت نفت کشور در ذیل دیگر اهداف انقلاب اسلامی مورد توجه جدی قرار گرفت. بدنه اجتماعی جنبش انقلابی

کشور نیز به طور گسترده با اهداف مرتبط با ملی کردن نفت کشور همراهی کرد که از نشانه‌های عمده آن می‌توان به اعتصاب گسترده کارکنان صنعت نفت کشور اشاره کرد. بسیاری از گروه‌ها و احزاب سیاسی هوادار ملی شدن نفت همچون جبهه ملی و حزب توده در کنار طیف گسترده‌تر نیروهای سیاسی-مذهبی، در این دوره دوباره فعال شدند. کنترل کامل صنعت نفت کشور و اعمال حاکمیت واقعی بر همه ابعاد صنعت نفت نیز در این دوره محقق شد.

نتیجه‌گیری

مطالعه سیر تحول ناسیونالیسم نفتی در ایران در سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۰۰ نشان داد که پدیده ناسیونالیسم نفتی در کشور در پنج دوره زمانی مورد بررسی، همواره در قالب یک جنبش اجتماعی گسترده ظاهر نشده است و از این حیث می‌توان وجوه تمایز خاصی را میان حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی و جنبش‌های اجتماعی ضد استعماری در نظر گرفت. در واقع، ناسیونالیسم نفتی را می‌توان در ذیل این جنبش‌های اجتماعی و مختص به جوامع نفت‌خیز به حساب آورد که لزوماً همواره با یک بسیج اجتماعی گسترده پیش نرفته است. در پنج دوره زمانی مورد بررسی نیز تنها در دوره ملی شدن صنعت نفت و دوره پس از انقلاب، بدنه اجتماعی این حرکت گسترش یافت و در سه دوره دیگر، ناسیونالیسم نفتی حرکتی از بالا بود.

نکته جالب توجه دیگر، این است که به موازات گسترش بدنه اجتماعی ناسیونالیسم نفتی در کشور، اهداف مورد نظر نیز توسعه یافته و تحقق ملی شدن صنعت نفت در ابعاد مختلف آن مد نظر قرار گرفته است. عکس این قضیه نیز صادق بوده است؛ بدین معنا که با کاهش عمق بدنه اجتماعی این حرکت‌ها، در اهداف نیز تجدید نظر شده و عموماً نوعی

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۲۵

مصالحه میان اهداف ملی شدن نفت و قواعد ساختاری حاکم بر بازار نفت دنبال شده است.

یکی از مزایای مطالعه سیر تحولات نفتی کشور در قالب پنج دوره ناسیونالیسم نفتی در کشور، این است که توالی رویدادها و روابط علت و معلولی میان کنش کشورهای ضعیف نفت خیز و نیروهای قدرتمند حاکم بر بازار نفت جهان را از زاویه‌ای جدید قابل بررسی می‌سازد. این بررسی نشان می‌دهد که در دوره ۶۰ ساله موردنظر، همواره کوشش‌هایی برای پیشبرد و ارتقای منافع نفتی کشور، وجود داشته؛ اما اهداف و روش‌های مورد استفاده در این حرکت‌ها، تفاوت‌های درخور توجهی با هم داشته و البته، دستاوردها نیز متفاوت بوده است. نکته‌ی شاید مهم‌تر، نشان دادن اثر قدرتمند عوامل ساختاری بازار نفت بر کنشگری کشورهای نفت خیز در پیشبرد منافع نفتی خودشان است. این دوره‌بندی نشان می‌دهد که به موازات زوال حاکمیت انحصاری شرکت‌های بزرگ نفتی بر بازار نفت جهان، زمینه‌های مساعدتری برای تحقق اهداف ملی شدن نفت در کشورهای نفت خیز و از جمله ایران فراهم شده است و البته، باید توجه داشت که مبارزات پیگیر در کشورهای نفت خیز در مقابله با یکه‌تازی این شرکت‌ها نیز در زوال تدریجی این ساختار نقش مهمی داشته است و این امر نشان‌دهنده همان رابطه تعاملی ساختار-کارگزار است که به‌عنوان مبنای تحلیل این دوره‌بندی تاریخی در مقاله استفاده شد. دوره‌بندی ناسیونالیسم نفتی در کشور در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۲: دوره‌بندی حرکت‌های ناسیونالیستی نفتی در کشور بر مبنای اهداف و دستاوردها

دوره زمانی	عنوان دوره	شرایط ساختاری بازار نفت	عمق اجتماعی نیروهای هوادار ملی شدن نفت	اهداف اصلی ملی شدن	روش‌های پیگیری اهداف	دستاوردها
۱۳۰۰ تا ۱۳۱۲	ناسیونالیسم نفتی محدود با محوریت موازنه مثبت	تسلط کارت‌تل - های نفتی	ضعیف؛ اقدامات در سطح نخبگان حاکم	پایان دادن به فعالیت انحصاری شرکت نفت جنوب، افزایش سطح درآمدها	بهره‌گیری از رقابت شرکت‌های بزرگ نفتی، مذاکراه	پایان یافتن انحصار شرکت نفت جنوب ضمن تن دادن به تمدید فعالیت آن
۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲	شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت با محوریت موازنه منفی	استمرار تسلط کارت‌تل‌های نفتی	قوی؛ درگیر شدن طیف مختلف نیروهای سیاسی و مذهبی	خلع ید از شرکت نفت جنوب - اعمال حاکمیت و مالکیت بر صنعت نفت و درآمدهای آن	بسیج عمومی در مسیر اهداف جنبش، بهره‌گیری از قوای مقننه و مجریه در تحقق اهداف و پیگیری در مجامع بین‌المللی	خلع ید از شرکت؛ اما بازگشت آن در قالب کنسرسیوم، سرمایه معنوی مبارزات که زمینه تلاش‌های بعدی شد
۱۳۳۳ تا ۱۳۵۱	تحقق صوری ملی شدن نفت در چارچوب ناسیونالیسم مثبت	روند رو به کاهش تسلط کارت‌تل‌های نفتی	بدنه اجتماعی جنبش رو به افول رفت	رضایت به حاکمیت صوری بر نفت، افزایش سهم درآمدهای کشور از محل فروش نفت	بهره‌گیری از رقابت منافع نفتی قدرت‌های بزرگ و شرکت‌های نفتی، چانه‌زنی دسته جمعی در قالب سازمان اوپک	امضای قراردادهای مشارکت، افزایش سهم کشور از فروش نفت

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۲۷

<p>تقویت نقش شرکت ملی نفت در اداره صنعت نفت، افزایش شدید سهم درآمدهای کشور از فروش نفت</p>	<p>چانه‌زنی دیپلماتیک دوجانبه و دسته جمعی</p>	<p>استفاده از فرصت تحولات ساختاری بازار نفت برای اعمال حاکمیت بر صنعت نفت کشور، افزایش سهم درآمدهای کشور از فروش نفت</p>	<p>استمرار ضعف بدنه اجتماعی جنبش</p>	<p>استمرار روند زوال قواعد کارتل‌های نفتی</p>	<p>تحقق بخشی از اهداف ملی شدن نفت</p>	<p>۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷</p>
<p>در دست گرفتن کنترل همه بخش‌های صنعت نفت؛ اعم از تولید و فروش نفت</p>	<p>اقدامات انقلابی مانند اعتصاب کارکنان صنعت نفت، تغییر گسترده بدنه مدیریتی و پرسنلی صنعت نفت، لغو قراردادهای نفتی سابق</p>	<p>تحقق واقعی اعمال حاکمیت بر همه بخش‌های صنعت نفت</p>	<p>فراگیر شدن بدنه اجتماعی جنبش ملی شدن نفت در ذیل جنبش انقلابی موجود</p>	<p>فروپاشی نظم کارتلی بازار نفت</p>	<p>تحکیم ملی شدن صنعت نفت</p>	<p>۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰</p>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی.
- ابریشمی، عبدالله. (۱۳۸۳). *نقد و بررسی ناسیونالیسم*، تهران: نگارنده.
- اسمیت، آنتونی. (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۱). *روابط خارجی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷*، تهران: انتشارات قومس، چاپ ششم.
- ترزیان، پی‌یر. (۱۳۷۶). *داستان اوپک*، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران: فراندیش.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۷۹). "اوپک در عصر جهانی شدن اقتصاد"، *سیاست خارجی*، سال چهاردهم، پاییز.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۱). "نظریه والتز و سیاست خارجی ایران"، *سیاست خارجی*، سال شانزدهم، ش ۴، زمستان.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه. (۱۳۸۸). *اوپک: سازمان کشورهای صادرکننده نفت*، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات.
- ذوقی، ایرج. (۱۳۷۰). *مسایل سیاسی اقتصادی نفت ایران*، تهران: انتشارات پاژنگ.
- راسخی لنگرودی، احمد. (۱۳۸۶). *موج نفت: تاریخ نفت ایران از امتیاز تا قرارداد*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- رنر، مایکل جی. (۱۳۸۱). "عناصر تعیین‌کننده سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران"، در *ایران پس از انقلاب*، ویراسته هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۲۹

روحانی، فواد. (۱۳۵۳). تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: انتشارات فرانکلین، چاپ دوم.

رئیس طوسی، رضا. (۱۳۶۳). نفت و بحران انرژی، تهران: انتشارات پیام.

شوادران، بنجامین. (۱۳۵۲). خاورمیانه نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات فرانکلین.

شیرخانی محمدعلی و قوام ملکی حمیدرضا. (۱۳۸۸). "اوپک و شوک‌های نفتی"، نشریه سیاست، ش ۱۰.

صدیق میرابراهیم و حیدری نصرت الله. (۱۳۸۶). مسائل سیاسی اقتصادی نفت در ایران، ایلام: انتشارات رامان.

فاتح، مصطفی. (۱۳۵۸). پنجاه سال نفت ایران، تهران: کاوش.

فرشادگهر، ناصر. (۱۳۸۱). سیری در قراردادهای نفتی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده امور اقتصادی.

_____ (۱۳۸۲). "شکل‌گیری مجدد اوپک در نقش نهادی نیرومند"، پژوهشنامه اقتصادی، ش ۳.

_____ (۱۳۸۱). سیری در قراردادهای نفتی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده امور اقتصادی.

قمری، داریوش. (۱۳۸۰). تحول ناسیونالیسم در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

کارشناس، مسعود. (۱۳۸۲). نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، گام نو.

علم، مصطفی. (۱۳۷۱). نفت - قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران: انتشارات اطلاعات.

کاظم زاده فیروزه (۱۳۷۹). روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.

گروه نویسندگان (۱۳۷۹). کالبد شکافی سرمایه‌گذاری‌های صنعت نفت، انتشارات کویر.
مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸). روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، پژوهشکده مطالعات راهبردی
موحد، محمد علی (۱۳۸۳). خواب آشفته نفت از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی، تهران: انتشارات کارنامه.

موسوی میرطیب و امینی علیرضا (۱۳۷۹). نفت- سیاست- اقتصاد، تهران: انتشارات خط سوم.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴). مسائل نفت ایران، تهران: انتشارات قومس.
میرترابی، سعید [ب] (۱۳۹۱). بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت در خاورمیانه، تهران: انتشارات امام صادق.

میرترابی، سعید [الف] (۱۳۹۱). درآمدی بر اقتصاد سیاسی نفت و مسائل نفت ایران، تهران: نشر قومس.

موسوی، میرطیب (۱۳۸۴). مسائل سیاسی اقتصادی جهانی نفت، تهران: نشر مردم سالاری

نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۸). جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد، تهران: شرکت سهامی انتشار.

وزیری، شاهرخ (۱۳۸۰). نفت و قدرت در ایران، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات عطایی.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۴). اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ یازدهم.

تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت ایران / ۳۱

یرگین، دنیل. (۱۳۷۶). تاریخ جهانی نفت، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران: انتشارات اطلاعات.

Bina, Cyrus(2006)"The Globalization of Oil: A Prelude to a Critical Political Economy", *Journal of Political Economy*, Vol. 35, No. 2, Summer .

Noreng, Ystein(2006)*Crude Power, Politics and the Oil Market*, London, I. B. Tauris & Co Ltd





ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی